

چیستی و دلایل منطقه الفراغ در قانون گذاری اسلامی*

□ علی رحمانی فرد**

□ عبدالمجید قاندى***

چکیده

از آنجا که نظریه منطقه الفراغ بیشتر ناظر به زمانی است که فقیه، دارای قدرت اجرایی هم باشد، یعنی حکومت اسلامی تشکیل یافته است و فقیه به عنوان ولی امر مسلمانان و زعیم امت در رأس امور قرار دارد، این نظریه به ویژه در زمان حاضر که چنین شرایطی موجود است می تواند کاربرد فراوانی داشته باشد. در این نوشتار منطقه الفراغ را تعریف می کند و نکات مبهم را توضیح می دهد و با دلایل عقلی و نقلی بر اثبات منطقه الفراغ برای ولی امر استدلال می کند. منطقه الفراغی که ولی امر می تواند در آن قانون گذاری کند در خصوص احکام غیر الزامی است که با وجود شرایط می تواند آن حکم غیر الزامی را به حکمی الزامی تبدیل نماید. همچنین مقاله بررسی می کند که آیا ولی امر می تواند در احکام الزامی ورود داشته باشد یا نه و نیز تصرف او در احکام الزامی چه نوع تصرفی است. از آنجا که در این نوشتار هدف ما چیستی و ادله اثبات کننده منطقه الفراغ بود در صدد بیان و پاسخ به نقدهای این نظریه نبوده ایم، گرچه کوشیده ایم نظریه را به گونه ای تقریر کنیم که اشکالات کمتر متوجه نظریه شود، یعنی به صورت ضمنی به اشکالات پاسخ داده ایم.

کلیدواژه ها: منطقه الفراغ، قانون گذاری، ولی امر، حکم الزامی، حکم غیر الزامی، حل تزامن.

مقدمه

از آنجا که اسلام دینی کامل، جهانی و همیشگی است و باید پاسخ گوی نیازهای بشر تا روز قیامت باشد و از طرفی نیازهای انسان متغیر و در حال توسعه است، بر این اساس باید نظام تشریعی وجود داشته باشد که بتواند با ساختار قانون گذاری مناسب و رعایت مصالح، نیازهای متغیر بشر را در زمان ها و مکان های مختلف برآورده کند، همان گونه که در جهت نیازهای ثابت بشریت چنان کند.

در ادله منطقه الفراغ اثبات می کنیم که پیامبر اکرم| دارای دو شأن بود؛ شأنی به جهت اینکه نبی خداست و وظیفه تبلیغ و رساندن احکام الهی را به عهده دارد و شأن دیگر، شأن حاکمیت اوست، از آن جهت که حاکم جامعه اسلامی و دارای حکومت است. در این بخش می تواند احکامی مناسب با شرایط زمانی و مکانی ایجاد

* تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۸/۲۰؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۱۱/۱.

** دانشیار جامعه المصطفی العالمیه (arafi@chmail.ir).

*** طلبه سطح ۴ حوزه علمیه قم (نویسنده مسئول)

نماید. در واقع این بخش از احکام که در حوزه احکام غیر الزامی است، تغییر و تبدیل آن‌ها به حکمی الزامی جهت مصالح مسلمانان به امام مسلمانان و زعیم امت واگذار شده است. این همان چیزی است که نظریه منطقه الفراغ در قانون‌گذاری اسلامی گویای آن است. حال که پیامبر اکرم| اختیار این قانون‌گذاری را از آن جهت دارد که حاکم جامعه اسلامی و زعیم آن است، می‌گوییم:

این حق قابل سرایت به هر حاکم مشروعی است که حاکمیت او از سنخ حاکمیت پیامبر اکرم| باشد. این حق شامل امامان معصوم و ولی فقیه که حاکمیت آنان الهی و مشروع است می‌باشد. طبق نظر طرفداران نظریه منطقه الفراغ، شالوده و پشتوانه نظریه منطقه الفراغ، نص قرآن کریم است که می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولی الامر اطاعت کنید»^(۱) (نساء: ۵۹). و نیز قرآن کریم فرمود: «ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا».

فصل اول: چیستی منطقه الفراغ

الف) تعریف

منطقه الفراغ به آن منطقه‌ای گفته می‌شود که هیچ‌گونه حکم الزامی اعم از وجوب و حرمت در آن نباشد و احکام بالا صالیه در آن منطقه، احکام غیر الزامی (مباح، مستحب، مکروه) باشد. در چنین منطقه‌ای است که ولی امر و زعیم امت اجازه دارد با وجود شرایط و رعایت مصالح مسلمانان، حکم غیر الزامی را تبدیل به حکمی الزامی نماید و چیزی را که ذاتاً دارای حکمی الزامی نبوده، ممنوع یا واجب اعلان نماید.

ب. نکاتی در توضیح تعریف

۱. جهت توجه بیشتر می‌گوییم: مراد ما از منطقه خالی و فراغ قانونی، معنایی نیست که از کنار هم قرار گرفتن این دو واژه به ذهن هر کسی می‌آید که بتوان گفت یک نوع معنای لغوی یا فهم عرفی باشد یعنی قضیه‌ای وجود داشته باشد که از هر نوع حکمی خالی باشد، چون این‌گونه معنا نمودن صرف فرض است، زیرا به تصریح روایات متعدد هر قضیه‌ای دارای حکمی اعم از الزامی و غیر الزامی است. لذا معتقدیم که همه قضایا دارای حکم‌اند: برخی دارای حکم الزامی و برخی دارای حکم غیر الزامی. لکن آن‌ها که دارای حکم غیر الزامی‌اند، این توسعه برای ولی امر وجود دارد که بتواند بر اساس مصالح عامه مردم و ضرورت‌های پیش‌رو، در آن بخشی از احکام که مربوط به اداره جامعه است این حکم غیر الزامی را تبدیل به حکمی الزامی نماید. پس مراد ما از منطقه الفراغ خالی بودن آن منطقه و قضیه از حکم الزامی است نه اینکه از مطلق حکم حتی حکم غیر الزامی نیز خالی باشد تا اشکال شود که این نظریه با روایاتی که دلالت می‌کند بر اینکه همه وقایع دارای حکم است منافات دارد.

۲. احکام به دو قسم ثابت و متغیر تقسیم می‌شود (صدر، ۱۴۱۷: ۲۲۴-۲۲۳).

۳. اینکه می‌گوییم منطقه الفراغ ولی امر و امام المسلمین در احکام غیر الزامی است، یعنی در احکام غیر الزامی با رعایت شرایط و مصالح جامعه حق قانون‌گذاری و تشریح دارد و در احکام الزامی حق تشریح و

قانون گذاری ندارد، لیکن ولی امر در حوزه احکام الزامی هم از باب حل و تعیین وظیفه در موارد تراحم می تواند ورود پیدا کند، ناگفته پیداست که حل موارد تراحم قانون گذاری و تشریح محسوب نمی شود. اینکه در برخی مواقع ولی امر و زعیم امت واجبی مانند حج را تعطیل اعلان می کند، مانند آنچه امام خمینی & آن را انجام داد، از باب تشریح و تبدیل حکمی الزامی به حکم دیگری نیست، بلکه از موارد حل تراحم بین دو واجب است. به عنوان مثال، رفتن به حج مصلحت ملزمه دارد و واجب است و از طرفی گاهی حفظ نظام اسلامی و نگهداری شوکت و عزت مسلمانان و شرف و کیان آن ها با رفتن به حج منافات دارد و مسلمانان را یادی غرب و دست های پلیدی که متصدی هستند تحقیر می کنند و چه بسا جان آن ها به بهانه های مختلف در معرض خطر قرار می گیرد. در اینجا در مصلحت رفتن به حج که واجب است با مصلحت حفظ جان مؤمنان و شرف آن ها در نرفتن به حج که آن هم واجب است تراحم پیدا می شود و ولی امر یکی از این دو واجب را که مصلحت کمتری دارد برای مدتی تعطیل می کند. پس ولی امر در احکام الزامی هم ورود دارد، اما این ورود محدود به موارد حل تراحم است و در این موارد فقیه یا حاکم اقوی ملاکاً را اختیار می کند و فتوا یا حکم می دهد، اما ورود او در احکام غیر الزامی از باب اقوی ملاکاً نیست، بلکه از باب حق التشریح است که بر پایه مصالح صورت می گیرد.^(۲)

۴. شهید صدر: این مطلب را نادرست می داند که همه احکام مربوط به شأن تبلیغی پیامبر اکرم^۱ باشد و شأن ولایت و زعامت حضرت از نظر وجود احکام برای آن مهمل گذاشته شده باشد (همان: ۲۹۳).

اینکه دو شأن برای پیامبر اکرم^۱ در نظر گرفته شود و بخشی از قوانین مربوط به شأن نبوت و غیر قابل تغییر باشد و بخشی مربوط به شأن حاکمیت و قابل تغییر، سخن درستی است، اما شهید صدر ضابطه ای برای تشخیص اینکه چگونه این دو نوع حکم از هم تشخیص داده شود بیان نفرموده است البته تشخیص این دو گونه از احکام و تمایز آن ها از یکدیگر کار آسانی نیست، زیرا این تمایز و جدا کردن، به سبب فاصله زمانی عصر ما با عصر پیامبر اکرم^۱ و بیان نشدن قاعده ای در این تمایز، مشکل است.

اگر دلیل حکم، ظهور در عموم یا اطلاق داشت و با عموم و اطلاق حالات گوناگون و عروض شرایط جدید و همه حالات را در بر می گرفت (و دلالت می کرد بر ثبوت حکم برای موضوع به نحو مطلق) می توان گفت که این حکم از احکام ثابت است، ولی هر حکم ثابت و ابدی شرعی مقید به عدم عروض عنوان ثانوی است؛ همان طور که ادله واجبات و محرمات (احکام الزامی) از این گونه اند، مانند این حدیث: «لایملک ولد حر» (حر عاملی، ۱۴۰۸: ۱۴/۵۴) که بیانگر مملوک نشدن فرزند انسان آزاد است که دلیل اطلاق دارد، زیرا نکره در سیاق نفی مفید عموم است و خود ظاهر تعبیر هم گویاست که فرزند انسان آزاد قابل تملک نیست؛ پس این حکم از احکام ثابت است.

و اگر دلیل حکم اطلاق یا عمومیتی نداشته باشد و صرفاً برای بیان حکم شیء نظر به ذات شیء وارد شده باشد و در مقام بیان حکم برای حالات گوناگون نباشد، چنان که اکثر ادله متضمن احکام رخصت (مباحات، مستحبات و مکروهات) از این گونه اند و چنین اطلاقی ندارند، منافاتی ندارد که با تغییر شرایط و وجود مصالحی، ولی امر آن حکم غیر الزامی را تبدیل به یک حکم الزامی مناسب نماید. با اینکه شارع مقدس فرمود: «احل لكم ما فی الارض جميعاً»، می تواند طبق مصالح امت همان شیء حلال را طبق شرایط و

مصالحی واجب یا حرام گرداند، ریشه‌اش این است که عموم زمانی برای آن شیء لحاظ نشده است که اگر عموم زمانی ملحوظ و حلیت شیء در هر زمان مصلحت ملزمه باشد، حاکم نمی‌تواند آن را تغییر دهد. این در صورتی بود که بتوانیم اطلاق داشتن یا نداشتن دلیل را به دست آوریم. اما در مواردی که امر مشتبه می‌شود و نمی‌توانیم اطلاق یا عدم اطلاق را تشخیص دهیم، باید به اصل عدم جعل مراجعه کرد و در موارد مشکوک اصل عدم ثبوت حکم است بر وجهی که قابل تغییر به دلیل تغییر شرایط و اقتضای مصالح امت اسلامی نباشد. پس با این اصل، مورد مشکوک حکمش قابل تغییر می‌باشد و اصل بقای مجعول با وجود مصالح امت در تغییر جاری نیست.

۶. اینکه گاهی تعبیر می‌کنیم که حاکم عهده‌دار پرکردن منطقه الفراغ است، مراد از حاکم همان ولی فقیه است (حائری، ۱۴۱۷: ۱۱ / ۱۳۱).

۷. ولی امر همان‌گونه که خودش مستقیماً می‌تواند در منطقه الفراغ قانون‌گذاری کند، می‌تواند این حق را به دولت و یا قوه مقننه واگذار نماید و بر آن‌ها نظارت نماید. چنان‌که یکی از شاگردان شهید صدر در این باره می‌گوید:

مراد از منطقه الفراغ در قانون‌گذاری اسلامی آن‌گونه از امور و قضایایی است که شریعت اسلامی حق قانون‌گذاری در آن را به ولی امر سپرده است یا اینکه از طرف ولی امر این حق به دولت و قوه مقننه واگذار شده است (یعنی ولی امر به آن‌ها صلاحیت قانون‌گذاری می‌دهد) یا اینکه آن‌ها با نظارت ولی امر قانون‌گذاری می‌کنند تا حکم مناسب را در آن منطقه به گونه‌ای که تمامی اهداف شریعت اسلامی را در بر داشته باشد ایجاد کنند^(۳) (همان: ۱۱۳).

۸. نمی‌توان گفت احکام منطقه الفراغ همان مسائل مستحدثه باشد، زیرا از آنجا که احکام را به دو قسم کلی ثابت و متغیر تقسیم نمودیم، هر موضوعی چه موضوعات قدیم و چه موضوعات جدید و مستحدثت باید زیرمجموعه یکی از این دو نوع حکم ثابت یا متغیر قرار گیرد. هر مسئله نوظهور و مستحدثی باید بررسی شود که آیا زیرمجموعه احکام ثابت قرار می‌گیرد یا زیر مجموعه احکام منطقه الفراغ (احکام متغیر) و مربوط به شأن ولایی ولی امر است.

پس نخستین گام برای تحلیل و یافتن حکم مسائل مستحدثه، یافتن جایگاه آن است سپس باید با توجه به جایگاه آن، ضوابط و شیوه مناسب، قاعده و حکم آن بیان شود. با این بیان، اگر آن مسئله مستحدثه از طریق عمومات، اطلاقات و قواعد عامه و یا اصول عملیه که برای احکام ثابت شرعی به کار رفته است، مشخص شد، زیرمجموعه احکام ثابت قرار می‌گیرد و در صورتی که از مسائل حکومتی و مصالح عامه مسلمین بود و در دایره منطقه الفراغ قرار گرفت، حاکم اسلامی بر حسب صلاحدید با ضوابطی که در پر کردن منطقه الفراغ بیان نمودیم مبادرت به بیان حکم می‌نماید.

به بیان دیگر، گاهی مسائل مستحدثه از مسائلی است که مجتهد از آن جهت که مجتهد و مستنبط احکام الهی است یا ولی امر از آن جهت که مجتهد و مستنبط احکام الهی است فتوایی بر طبق قواعد عامه یا اصول عملیه برای آن صادر می‌کند که در این صورت چه حکم واقعی چه حکم ظاهری را به عنوان حکم مستقیم الهی بیان می‌کند، خواه به حق رسیده باشد یا خطا نموده باشد و بر مقلدان تبعیت از حکم او واجب است و

به هر صورت حکم مستقیم الهی است.

گاهی مسئله مستحدثه از مسائلی است که مجتهد از آن جهت که ولی امر و زعیم امت است، با رعایت مصالح عامه و شرایط زمانی و مکانی مسلمانان حکم و قانونی را که اختیار آن حکم و قانون‌گذاری در آن مسئله و موضوع را دارد بیان می‌کند و این حکم خود اوست با اجازه‌ای که ولی امر در قانون‌گذاری در منطقه الفراغ دارد و در واقع حکم غیر مستقیم الهی است.

فصل دوم: دلائل پذیرش منطقه الفراغ

به چه دلیل می‌توان گفت که ولی امر صلاحیت وضع مقررات و احکامی بر خلاف احکام غیر الزامی را دارد؟ روح نظریه منطقه الفراغ این بود که ولی امر می‌تواند در صورتی که مصالح ایجاب کند، حکمی غیر الزامی را تبدیل به حکمی الزامی نماید. چه دلیلی برای پذیرش این نظریه و چنین اختیاری برای ولی امر وجود دارد؟

برای اثبات و پذیرش این نظریه دلایلی وجود دارد؛

۱. آیات

الف. آیه اطاعت

نص قرآن کریم می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر (خدا) و پیشوایان خود را»^(۴) (نساء: ۵۹).

بیان استدلال

در آیه شریفه دوبار کلمه «اطیعوا» تکرار شده است. این تکرار بیانگر مطلبی است: همان‌گونه که پروردگار می‌تواند حکم کند و اطاعت او واجب است، «اطیعوا الله»، پیامبر او و اولی الامر نیز می‌توانند حکم کنند و اطاعت آن واجب باشد، «اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم». یعنی همان شأن اصدار حکم که برای پروردگار وجود دارد برای پیامبر و ولی امر نیز با شد. اگر غیر این با شد باید بگوییم که پیامبر او و ولی امر بیان‌کننده و ابلاغ‌کننده حکم خداوند هستند که این معنا با تکرار «اطیعوا» سازگاری ندارد و اطاعت ولی باید در آنچه خداوند قانون‌گذاری کرده واجب باشد.

علامه طباطبایی می‌فرماید: «بعضی از مفسران گفته‌اند تکرار کلمه «اطیعوا» صرفاً به منظور تأکید است که این حرف به هیچ وجه درست نیست، زیرا اگر هیچ منظوری به جز تأکید در بین نبود، ترک تکرار، این تأکید را بیشتر افاده می‌کرد، و لذا باید می‌فرمود: «اطیعوا الرسول»، چون با این تعبیر می‌فهماند اطاعت رسول عین اطاعت خدای تعالی است، و هر دو یک اطاعت هستند. البته، اینکه تکرار تأکید را می‌رساند درست است ولی نه در هر جا»^(۵) (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۴/۳۸۸). البته اینکه این آیه در بیان شأن اصدار حکم برای پیامبر اولوا الامر باشد، منافات ندارد با آیاتی که در بیان این باشد که اطاعت پیامبر عین اطاعت خداوند است، مثل

آیه ۳۲ آل عمران و ۱۳ انفال و آیات دیگر.

پس معنا همان چیزی است که گفته شد، یعنی همان گونه که پروردگار مبدأ اصدار حکم است، پیامبر| و ولی امر هم حق اصدار حکم دارند. لذا معنای آیه چنین می شود: اطاعت کنید از حکم خداوند و اطاعت کنید از حکم پیامبر| و ولی امر.

حال با توجه به این مطلب می گوئیم که مراد از منطقه الفراغ آن امور و قضایایی است که دارای حکم الزامی نباشد، ولی امر می تواند حکم مناسبی را که آن موضوع، با آن شرایط زمانی و مکانی ایجاب می کند، بیان نماید و این یکی از لوازم وجوب اطاعت از ولی امر است، به طوری که اطلاق آیه شریفه که وجوب اطاعت از ولی امر را به صراحت بیان می دارد، حکم ولی امر در منطقه الفراغ را هم در بر می گیرد.

به عبارت دیگر؛ هنگامی که آیه شریفه می فرماید از ولی امر اطاعت کنید، اطاعت از ولی امر را بر مؤمنان واجب می داند، لازمه این اطاعت آن است که ولی امر هم بتواند در مواردی که تکلیف الزامی وجود ندارد با رعایت مصالح، امر یا نهی داشته باشد. آیه شریفه به دلالت التزامی ما را به پذیرش حق قانون گذاری ولی امر در منطقه الفراغ رهنمون می سازد.

اگر گفته شود: حال که از اطلاق آیه شریفه «اطاعت»، استفاده کردید و برای ولی امر حق قانون گذاری قائل شدید، چرا فقط در موضوعاتی که حکم الزامی وجود ندارد چنین حقی را برای او ثابت دانستید؟ می توانستید با استفاده از اطلاق آیه این حق را در احکام الزامی (وجوب و حرمت) نیز برای او ثابت بدانید. می گوئیم: اولاً، ما در بیان استدلال برای نظریه منطقه الفراغ هستیم و نظریه منطقه الفراغ در احکام الزامی و ثابت ورودی ندارد و ما در پی استدلال برای بیش از ادعایمان نیستیم.

ثانیاً، اطاعت پیامبر^۱ و اولوا الامر در طول اطاعت خداوند است. لذا در مواردی که خداوند حکم صریح و الزامی دارد، نمی توان با حکم الزامی پروردگار مخالفت کرد و از حکم الزامی مغیر تبعیت کرد، زیرا نادیده گرفتن حکم خداوند معصیت به شمار می آید و در موارد معصیت خالق، تبعیت از حکم مخلوق او جائز نیست و حکم مخلوق، اعتبار ندارد، همان طور که ادله بیانگر این مضمون است. بیان روایتی در این مورد خالی از فایده نیست.

روایت

پیامبر اکرم| فرمود:

شنیدن و اطاعت کردن بر انسان مسلمان در آن چیزهایی که دوست می دارد و در آن چیزهایی که ناپسند می دارد، تا زمانی است که در آن چیزها به معصیت دستور داده نشود، اما زمانی که به معصیت دستور داده شود نه شنیدن و نه تبعیت کردن هیچ کدام جایز نیست^(۶) (بخاری، ۱۴۱۰: ۸۷؛ ابن کثیر، ۱۴۲۳: ۱/۷۸۳).

بیان دیگری برای استدلال

یکی از محققان برای اثبات نظریه منطقه الفراغ از آیه شریفه «اطاعت»، و دلالت آیه بر این نظریه، تقریر

دیگری ارائه داده است. وی با ذکر سه احتمال برای معنای وجوب اطاعت از اولی الامر در آیه، تنها احتمال سوم را می‌پذیرد که بیانگر مفهوم منطقه الفراع است.

بیان احتمالات

۱. اینکه برای ولی امر هیچ‌گونه حق تشریح و قانون‌گذاری وجود نداشته باشد و ولی امر فقط اجرا کننده احکام شرعی ثابتی باشد که به صورت فرمان مستقیم (تکلیف مباشر) در شریعت آمده است.

احتمال این معنا از آیه اطاعت پذیرفتنی نیست، زیرا این معنا یعنی اطاعت خداوند به تنهایی، در حالی که آیه شریفه علاوه بر اطاعت خداوند، سخن از اطاعت رسول اعظم^۱ و اولوا الامر هم دارد و اطاعت این دو را نیز در طول اطاعت پروردگار واجب می‌داند.

همچنین این احتمال که ولی امر فقط مجری باشد و حق هیچ‌گونه قانون‌گذاری نداشته باشد با اطلاق آیه شریفه منافات دارد، زیرا اطلاق آیه بیانگر است که اطاعت از هر حکمی که از ولی امر صادر می‌شود واجب است، (کلمه «اطیعوا» مقید به نوع خاصی از اطاعت نشده و به صورت مطلق آمده است). البته این اطاعت از ولی امر تا زمانی است که به معصیت پروردگار منجر نشود. پس اطاعت از ولی امر تا زمانی است که منجر به مخالفت دستورات الزامی پروردگار نشود.

۲. احتمال دیگر اینکه اطاعت از ولی امر در هر حکمی که از او صادر شود واجب باشد، خواه در آن اموری که ولی امر حکم صادر می‌کند، فرمان مستقیم و مباشری باشد خواه نباشد. یعنی حتی در احکام الزامی پروردگار و احکامی که مربوط به جنبه تبلیغی پیامبر اکرم^۲ می‌شود و ربطی به احکام حکومتی او ندارد، مانند وجوب نماز، وجوب روزه و حرمت شراب و ...، هم ولی امر بتواند حکم دیگری صادر کند. مراد از وجوب اطاعت در آیه این احتمال هم نمی‌تواند باشد، زیرا این احتمال با آنچه از واضحات است و به ضرورت مذهب ثابت شده است که اطاعت از مخلوق در معصیت خالق جائز نیست منافات دارد. روایتی در بیان جائز نبودن چنین اطاعتی بیان شد.

۳. احتمال دیگر اینکه مراد از وجوب اطاعت از ولی امر این باشد که اطاعت از ولی امر در دایره خالی از فرمان مستقیم الهی واجب باشد، و این احتمال سوم تفسیری پذیرفتنی از آیه شریفه در اطاعت از ولی امر است (حائری، ۱۴۱۷: ۱۱/۱۱۳-۱۱۴).

با توجه به آیه «ما ینتطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» می‌توان گفت: این آیه و نظایر آن نیز بیانگر این است که آنچه امر و نهی از او صادر می‌شود، ناشی از وحی الهی است و او رسول است و مبلغ وحی الهی: «قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی» منافاتی نیست که پیامبر^۳ هم مبین وحی باشد و هم شأن اصدار احکام حکومتی داشته باشد.

ب. آیه فیئ

آیه دیگری که در این زمینه قابل استدلال است این است که خداوند می‌فرماید: «آنچه را پیامبر برای شما آورده بگیریید (و اطاعت کنید) و از آنچه شما را نهی کرده خودداری نمایید»^(۷) (حشر: ۷).

در این آیه شریفه سخن از تمامی دستوراتی است که از طرف پیامبر اکرم^ص به مردم می‌رسد و مردم نیز مأمور به اطاعت‌اند. یکی از آن‌ها قوانین و احکامی است که او وضع می‌نماید، زیرا هم شامل احکام تبلیغی پیامبر^ص و هم شامل قوانین و احکام حکومتی او می‌شود. اطلاق آیه بیانگر چنین تعمیمی است و این اطلاق، احکام منطقه‌الفراغ را که احکام حکومتی باشند نیز شامل می‌شود. همان‌گونه که در مقدمه بیان کردیم، چون این جنبه از قانونگذاری به جهت حاکمیت پیامبر اکرم^ص به او سپرده شده، این حق قابل سرایت و واگذاری به هر حاکم مشروعی است که حاکمیت او از سنخ حاکمیت پیامبر اکرم^ص باشد.

۲. روایات

به عنوان دلیل برای پذیرش نظریه منطقه‌الفراغ می‌توان احادیث و نصوص شرعیه‌ای را بیان کرد که در مواردی پیامبر اکرم^ص و ائمه معصوم^ع برای موضوعی که دارای حکمی غیر الزامی بوده است، در شرایطی حکمی الزامی بیان نموده‌اند که برخی از این روایات را می‌آوریم.

الف. «پیامبر اکرم^ص بادیه‌نشین‌ها را از عدم واگذاری آب‌های زاید بر نیازشان منع کردند»^(۸) (کلینی، ۱۴۲۹: ۲۹۳/۵).

با توجه به اینکه می‌دانیم اجتناب افراد از واگذاری اموال زاید بر نیازشان، اصولاً ممنوع نیست و از محرمات اصیل به شمار نمی‌رود، معلوم می‌شود که منع و نهی پیامبر اکرم^ص به عنوان حاکم اسلامی و به دلیل وضعیت موجود و اوضاع خاص سیاسی و اجتماعی آن روزگار صورت گرفته است، زیرا مردم مدینه در آن زمان نیاز شدیدی به رشد کشاورزی و دامداری داشتند و کمبود آب اقتضا می‌کرد مسلمانان آب‌های مازاد خود را که در حال عادی ملزم به واگذاری آن نیستند، در اختیار دیگران قرار دهند.

ب. صحیح‌ه محمد بن مسلم و زراره از امام باقر و امام صادق^ع که فرمودند: «امیر مؤمنان^ع بر اسب‌هایی که از علف بیابان استفاده می‌کنند در هر اسبی برای یک سال دو دینار مالیات قرار داد و برای هر برزون در سال یک دینار قرار داد»^(۹) (عاملی، ۱۴۰۸: ۷۷/۹).

از آنجا که زکات فقط در همان نه^(۱۰) چیز معروف است و احکام تشریحی عام، اسب‌ها را مورد وجوب زکات ندانسته است، دانسته می‌شود که این یک حکم حکومتی است که حاکم مسلمانان به جهت ضرورت زمان بیان کرده است، همان‌طور که از بیان صادقین^ع هم دانسته می‌شود که فرمودند: «وضع علی^ع الزکاة علی الخیل...». این عبارت نیز خود بیانگر است که این حکم وجوبی به صلاح‌دید امیر مؤمنان^ع به جهت شرایط و اقتضائات زمان حضرت بوده است. همان‌طور که قرائن دیگری هم در حدیث وجود دارد که این حکم از احکام حکومتی بوده، مانند اینکه برای چیزهایی که زکات به آن تعلق می‌گیرد نصاب ذکر شده است و در تعلق زکات به اسب‌ها، نصابی بیان نشده، یا اینکه در چیزهایی که به آن‌ها زکات تعلق می‌گیرد، پرداخت زکات معمولاً از جنس همان مال مورد زکات است، ولی در اینجا به اسب، دینار تعلق گرفته که از جنس مال مورد زکات نیست.

ج. عمار ساباطی گوید: «امام صادق^ع به من و سلیمان بن خالد فرمود:

بر شما دو نفر تا زمانی که در مدینه هستید از جانب من متعه (ازدواج موقت) حرام شده است، زیرا

شما دو نفر زیاد بر من وارد می شوید (به منزل من رفت و آمد دارید)، می ترسم که شما را دستگیر کنند و گفته شود (تبلیغات کنند) که اینها اصحاب جعفرند^(۱۱) (کلینی، همان: ۵/ ۴۷۶).

متعۀ امر حلالی است و در روایات بر حلیت ابدی آن تأکید شده است، به طوری که خود امام صادق[×] درباره متعۀ فرمود: «حلال الی یوم القیامه» ولی امام صادق[×] با اختیار ولایی از جانب خود متعۀ را بنا به مصلحت، بر اشخاص معینی حرام کرد و این کار در حیطة اختیارات ولی امر است، زیرا حکم متعۀ از احکام واجب یا حرام نیست که حاکم نتواند آن را تغییر دهد و از محدوده اختیارات او خارج باشد، بلکه از احکام مباح و در دایره منطقه الفراغ است. لذا امام مسلمانان به صلاحدید و رعایت شرایط، آن حکم مباح را به حکمی الزامی تغییر می دهد. کلمه «من قبلی» در حدیث بیانگر این نکته است که این حکم از احکام ولایی حضرت است.

د. از روایتی امام صادق[×] به دست می آید که پیامبر اکرم[ؐ] از فروش میوه درختان قبل از رسیدن آن نهی می فرمود، حال آنکه در جایز بودن خرید و فروش این گونه میوهها روایاتی (حر عاملی، ۱۴۰۸: ۱۳/ ۵ - ۲). وجود دارد که از آن روایات جواز دانسته می شود. این نهی پیامبر[ؐ] از فروش میوهها قبل از رسیدن، حکم ولایی و حکومتی حضرت بوده است. ایشان از موضوعی که حکم آن اباحه بوده، به جهت وجود منازعات و مشکلاتی که از این گونه معاملات به وجود می آمد، نهی کرده است. این نهی نیز حکم ابدی و تبلیغی جاودانه نبوده، بلکه مخصوص همان ظرف زمانی و جنبه حاکمیت رسول الله^ﷺ بوده است. از امام صادق[×] درباره مردی سؤال شد که ثمر مشخصی از زمینی را می خرد و همه ثمرات آن زمین از بین می رود. امام صادق[×] فرمود:

نزاعی در همین زمینه خدمت پیامبر[ؐ] برده بودند و پس از آن مرتب در مورد آن مطلب نزاعی گفت و گو می کردند (نزاع را ترک نمی کردند و مدام مشاجره داشتند). وقتی پیامبر[ؐ] آنها را دید که مشاجره را ترک نمی کنند آنها را از چنین معامله ای نهی کرد (که معامله نکنند) تا اینکه میوهها برسد. پیامبر اکرم[ؐ] آن معامله را حرام نکرد، بلکه از جهت مشاجره ای که آنها داشتند، پیامبر[ؐ] این نهی ولایی را بیان فرمود^(۱۲) (صدوق، ۱۴۱۳: ۲/ ۷۰).

این بیان امام صادق[×] شاهدهی است بر اینکه نهی پیامبر[ؐ] حکم دائمی او نبوده است، بلکه در ظرف خاصی از زمان مصلحت دیده که آنها را از معامله میوهها قبل از رسیدن آنها نهی کند تا مشاجرات اجتماعی در این زمینه از بین برود.

ه. بعضی از روایات پیامبر اکرم[ؐ] از اجاره دادن زمین نهی کرد، چنانکه رافع بن خدیج گوید:

پیامبر اکرم[ؐ] ما را از انجام امری که برایمان نافع بود نهی کرد، آن وقتی که کسی زمینی داشت و در مقابل خراج یا درهمی به کسی واگذار می کرد، پیامبر[ؐ] امر کرد یا مجانی واگذار کند و یا خود زراعت کند^(۱۳) (ترمذی، ۱۴۲۹: ۳/ ۶۸۸).

اجاره دادن زمین، مباح و بدون هیچ گونه اشکال شرعی است. پس دانسته می شود که این حکم حکومتی پیامبر اکرم[ؐ] است که در حوزه مباحات با صلاحدید و رعایت مصالحی به حکم الزامی و منع تبدیل نموده است. این روایت با توجه به منبع آن، اگرچه به عنوان دلیل نمی تواند جایگاهی داشته باشد، مؤید مطلب

فوق است.

و. دستور پیامبر| به پیروی از فرماندهان نظامی، از احکام حکومتی است، مانند آن دستوری که حضرت در مورد سپاه اسامه بیان داشت. امام خمینی در این باره می‌گوید:

اوامر رسول اکرم| آن است که از خود حضرت صادر می‌شد و امر حکومتی می‌باشد؛ مثلاً از سپاه اسامه پیروی کنید، سرحدات را چگونه نگه دارید، مالیات‌ها را از کجا جمع کنید ... (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۹۷).

ز. پیمان صلح حدیبیه از سوی پیامبر اکرم| با مشرکان مکه در سال ششم هجری منعقد شد که به موجب آن مدت ده سال، میان مسلمانان و مشرکان جنگی رخ ندهد و در این سال مسلمانان به مکه داخل نشوند، اما در سال آینده، همین موقع، مردم شهر سه روز از مکه بیرون روند و شهر را در اختیار مسلمانان قرار دهند تا زیارت کنند (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۲/۲۰۴؛ واقدی، ۱۴۳۵: ۲/۶۱۱).

ح. دستور پیامبر اکرم| به تبعید حکم ابن عاص^(۱۴) (قمی، ۱۴۱۴: ۱/۲۹۲).
ط. دستور پیامبر اکرم| به کشتن عبدالله بن سعد بن ابی سرح، حویرث بن نفیل، ابن خطل و مقبس بن صبابه هنگام فتح مکه (طبرسی، ۱۴۰۸: ۹-۱۰/۵۵۷).

ی. دستور پیامبر اکرم| به مهدورالدم بودن و کشته شدن مردی از قبیله هذیل که به پیامبر| دشنام می‌داد. امام باقر× در این مورد می‌فرماید: «مردی از قبیله هذیل به پیامبر دشنام می‌داد. گزارش کار او به پیامبر رسید. حضرت فرمود: چه کسی کار او را می‌سازد؟ دو نفر از انصار برخاستند و گفتند: ما ای پیامبر خدا. آن دو نفر حرکت کردند و تا عربه در پی او برآمدند. در آنجا او را دیدند که به همراه گوسفندان خود بود. پس از گفت‌وگویی که میان آن‌ها رد و بدل شد و آن دو دانستند که او همان است که دنبالش هستند، از مرکب خود پیاده شدند و او را گردن زدند»^(۱۵) (عاملی، ۱۴۰۸: ۱۸/۴۶۰).
دانسته شد که برخی از آنچه بیان شد سیره زعیم امت و امام المسلمین در زمان خود بود.

۳. ضروری بودن منطقه الفراع برای حکومت

دلیل دیگری که برای اثبات منطقه الفراع می‌آوریم دلیلی است که از پنج مقدمه تشکیل شده است که ضرورت وجود منطقه الفراع برای حکومت‌داری را بیان می‌دارد.

مقدمه اول

دین اسلام دینی همیشگی، پایدار و کامل است و هیچ نقص و کاستی در شریعت اسلام وجود ندارد و این دین ابدی و کامل، پاسخ‌گوی مشکلات و نیازهای بشریت در هر عصر و قرن و زمانی خواهد بود، همان‌گونه که آیه شریفه بیانگر این مضمون است و می‌فرماید: «امروز دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم»^(۱۶) (مائده: ۳).

مقدمهٔ دوم

پیامبر اکرم| و بعضی از معصومان^{۱۶} تشکیل حکومت اسلامی دادند و حاکم اسلامی و رئیس حکومت بودند.

مقدمهٔ سوم

از آنجا که نظام‌های حکومتی در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، شرایط و مصالح متفاوتی برای آن‌ها به وجود می‌آید، نظام و احکام ثابتی را مانند احکام عبادات و معاملات و احکام ارث مثلاً که در طول تاریخ و در هر عصر و هر زمانی ثابت و غیر متغیر باشد نمی‌توان قرار داد. از طرفی آن احکام متغیر در حکومت پیامبر اکرم| هم کافی برای حکومت‌های بعدی نیست، زیرا شرایط و رویدادها متفاوت است و هر ظرف زمانی یا مکانی حکمی را می‌طلبد. در اینجا به مثالی که شهید صدر می‌آورد اشاره می‌کنیم. وی می‌فرماید:

هر کس در زمینی کشت و کار نماید و آن را آباد کند، نسبت به سائرین در انتفاع از آن، اولویت دارد، که این اصلی عادلانه است، زیرا اگر چنین نباشد، یعنی کسی که کار کرده با آنکه کار نکرده است برابر شناخته شود، امری ظالمانه است. اما همین اصل عادلانه، پس از ازدیاد و سایل بهره‌برداری از طبیعت، ممکن است به شیوه‌ای نادرست مورد استفاده قرار گیرد. چه در گذشته فرد نمی‌توانست بیشتر از حیطة عمل و کار شخصی‌اش از زمین بهره‌برداری کند. ولی امروزه، گروه کوچکی می‌توانند با داشتن وسایل و امکانات مالی و فنی، زمین‌های وسیعی را به ضرر اکثریت مردم در انحصار خود در آورند و با این ترتیب مصالح جمعی و عدالت اجتماعی را تهدید نمایند (صدر، ۱۴۱۷: ۸۰۵).

مقدمهٔ چهارم

همان‌طور که خداوند ولایت امر بشریت را به پیامبر اکرم| واگذار کرده، بعد از پیامبر، این ولایت به ائمه اطهار^{۱۷} و در زمان غیبت به فقیه جامع الشرائط واگذار شده است. فقیه جامع الشرائط با نیابتی که از پیامبر اکرم| و ائمه^{۱۸} دارد، ولی امر جامعه اسلامی است و در صورتی که شرایط موجود باشد مکلف به تشکیل حکومت اسلامی است.^(۱۷)

مقدمهٔ پنجم

ولی امر حق تغییر و دگرگونی در احکام شرعی الزامیه را ندارد، به این معنا که حکم دیگری را ایجاد نماید، مگر در موارد حل تراحم که وقتی دو حکم الزامی با هم تراحم کنند، از یکی به صورت موقت منع نماید. البته این‌گونه تصرف نیز ایجاد حکم محسوب نمی‌شود. پر واضح است که حل مسئله تراحم با حق التشریح متفاوت است و فقیه حاکم در بسیاری از موارد فقط با حق تشریح می‌تواند مشکلات را پاسخ دهد نه با قاعده تراحم.

آنچه از بیان این پنج مقدمه به عنوان نتیجه به دست می‌آید این است که شارع باید برای ولی امر، منطقه الفراغی قرار دهد که ولی امر بتواند به حسب مقتضیات زمان و مصالح امت اسلام در مسائل حکومتی نسبت به موضوعاتی که دارای حکمی الزامی نیست احکام متناسبی با وضعیت موجود در حکومتش ایجاد نماید. با

توجه به این پنج مقدمه نتیجه می‌گیریم که اندیشه منطقه الفراغ جهت جاودانگی دین اسلام و پاسخ‌گویی این دین به همه نیازهای بشریت در هر عصر و زمانی لازم است و راهی برای پرهیز از تغییر شرایع و ادیان و تبیینی برای ختم نبوت است و از این طریق استمرار نبوت تضمین پیدا می‌کند. اینکه ما قائل به تشریح مستقیم نسبت به همه امور جامعه از جمله متغیرات باشیم، مانع جاودانگی دین می‌شود، در حالی که ما به جاودانگی دین اسلام اعتقاد راسخ داریم. لذا در پایان می‌گوییم هر منصفی که این پنج مقدمه را با هم ببیند، حکم خواهد نمود که وجود منطقه الفراغ در قانون‌گذاری اسلامی از ضروریات حکومت اسلامی است.

نتیجه

آنچه از این نوشتار به دست آمد این است که منطقه الفراغ به معنای جایی نیست که خالی و فارغ از هرگونه حکم شرعی باشد، چون این معنا خلاف ادله و روایات است و بطلان آن از واضحات است. لذا می‌گوییم منطقه الفراغ به معنای منطقه خالی از حکم الزامی است که ولی امر می‌تواند در آن منطقه، با وجود شرایط، آن حکم غیر الزامی را تبدیل به حکمی الزامی نماید. ادله‌ای که می‌توانست این نظریه را اثبات کند ادله عقلی و نقلی بود. ادله نقلی متشکل از آیه اطاعت و آیه فیئ و چند روایت بود که تقریر آنها بیان شد. در پایان بخش روایات، چند مورد را که می‌توان به عنوان دلیل دیگری به نام سیره مطرح کرد بیان نمودیم. سپس دلیل عقلی که همان ضرورت وجود منطقه الفراغ در قانون‌گذاری اسلامی است بیان شد که خود متشکل از پنج مقدمه بود.

- (۱). «یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم».
- (۲). اگر گفته شود که این نظریه مستلزم تبدیل احکام شرعی است و ادله فراوانی این تبدیل را منع می کند می گویم ما به تفصیل دو پاسخ برای این اشکال و همچنین پاسخهایی جهت اشکالات دیگری که ممکن است متوجه این نظریه شود در فصلنامه علمی پژوهشی حکومت اسلامی، شماره ۷۰، تقریر نموده ایم.
- (۳). «المقصود ب(منطقه الفراغ فی التشريع الاسلامی) تلك المساحة من الامور و القضايا التي تركت الشريعة الاسلامیة حين التشريع فيها لولی الامر او للسلطة التشريعیة العامة بالتخويل او بالاشراف من قبل ولی الامر لكي يصدر فيها الحكم المناسب للظروف المتطورة بالشکل الذي یضمن الاهداف العامة للشريعة الاسلامیة».
- (۴). «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم».
- (۵). لا ما ذكره المفسرون: «ان التکرار للتأكيد فان القصد لو كان متعلقاً بالتأكيد كان ترک التکرار كما لو قيل: اطیعوا الله و الرسول ادل عليه و اقرب منه فانه كان يفيد ان اطاعة الرسول عين اطاعة الله سبحانه و ان الطاعتين واحدة، و ما كل تکرار يفيد التأكيد».
- (۶). «السمع و الطاعة علی المرء المسلم فيما احب و کره ما لم يؤمر بمعصيته، فاذا امر بمعصيته فلا سمع و لا طاعة»
- (۷). «ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا».
- (۸). محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن محمد بن حسین، عن محمد بن عبدالله بن هلال عن عقبه بن خالد، عن ابي عبدالله x قال «... و قضی بین اهل البادية انه لا يمنع فضل ماء لیمنع فضل کلاء...».
- (۹). «وضع امیر المؤمنین x علی الخیل العتال الراعیة فی کل فرس، فی کل عام دینار و جعل علی البرازین دیناراً».
- (۱۰). اموالی که زکات به آنها تعلق می گیرد عبارت اند از: طلا، نقره، شتر، گاو، گوسفند، جو، گندم، خرما و کشمش.
- (۱۱). عدۀ من اصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن علی بن اسباط و محمد بن الحسین جميعاً عن الحكم بن مسکین، عن عمار، قال، ابو عبدالله x لی و سلیمان بن خالد: «قد حرمت علیکم المتعة من قبلی ما دمتما بالمدينة لانکما تكثر ان الدخول علی و اخاف ان توخذوا فیقال: هولاء اصحاب جعفر».
- (۱۲). علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن عمیر، عن حماد بن عثمان، عن حلبی قال و سئل (ای الامام الصادق x) عن الرجل یشتری الثمر المسماة من ارض فتهلک ثمره تلك الارض کلها فقال: «اختصموا فی ذلك الی رسول الله فکانوا یذکرون ذلك، فلما رأهم لا یدعون الخصومة نهامهم عن ذلك البیع حتی تبلغ الثمرة، و لم یحرموا ولكن فعل ذلك من اجل خصومتهم».
- (۱۳). حدثنا هناد، حدثنا ابوبکر بن عیاش، عن ابي حصین، عن مجاهد، عن رافع بن خدیج انه قال: نهانا رسول الله | عن امر کان لنا نافعاً، اذا كانت لاحدنا ارض ان یعطیها ببعض خراجها او بدرهم، و قال: «اذا كانت لاحدکم ارض فلیمنحها اخاه او لیزرعها».

(۱۴). «ان الحكم عوج فمه مستهزئاً بالنبی| فبصر به النبي فدعا عليه فصرع شهرين ثم افاق فاخرجه النبي| طريداً و نفاه عنها». (طوسی، ۱۳۸۸: ۱/ ۳۵۲). الحكم بن عاص بن امیه، طريد رسول الله| هو الذي كان يحكى مشيه النبي| فطرده النبي| ثم رده عثمان».

(۱۵). «عن علي بن ابراهيم، عن ابيه، عن حماد بن عثمان، عن ربعي بن عبد الله، عن محمد بن مسلم، عن ابي جعفر x قال: ان رجلاً من هذيل كان يسب رسول الله| فانطلقا حتى اتيا عربيه فسألا عنه فاذا هو يتلقى غنمه، فقال: من انتما و ما اسمكما؟ فقال له: انت فلان بن فلان؟ قال نعم، فنزلا فضربا عنقه».

(۱۶). «اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام ديناً».

(۱۷). حکومت اسلامی حکومتی الهی است که سیاست آن حکومت از دیانت آن جدا نیست، کسی که برای برپایی این امر برمی خیزد باید کاملاً آگاه و عارف به احکام الهی باشد، همان گونه که باید آگاهی کافی به امور سیاسی و تدبیر امور جامعه اسلامی داشته باشد، تشکیل این حکومت الهی بر عهده فقیه جامع الشرائط است نه غیر او که آگاهی به احکام الهی ندارد. یعنی همان گونه که پیامبر اکرم| و ائمه طاهرين^ لایق به ولایت در این امر هستند؛ جانشین آن ها که فقیه جامع الشرائط باشد هم لایق است و این جانشینی با روایات متعددی اثبات شده است؛ روایاتی مانند آنکه پیامبر اکرم| فرمود: «اللهم ارحم خلفائی، قیل یا رسول الله! و من خلفائك؟ قال الذين یأتون من بعدی یروون حدیثی و سنتی؛ خدایا جانشینانم را مورد رحمت قرار ده، گفته شد: ای فرستاده پروردگار، جانشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمود: آنهایی که بعد از من می آیند و کلمات و سنت مرا بیان می کنند» (حر عاملی، ۱۴۰۸: ۲۷/ ۹۱). یا اینکه در حدیث دیگری فرمود: «ان العلماء ورثة الانبیا، ان الانبیا لم یورث دیناراً و لا درهماً و لکن ورثوا العلم، فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر؛ به درستی که علما وارثان پیامبران اند، به درستی که پیامبران دنیار و درهمی را به ارث نگذاشته اند و لکن علم را به ارث گذاشته اند. پس کسی که علم را دریافت کند، بهره فراوانی را دریافت نموده است» (کلینی، ۱۴۲۹: ۱/ ۳۴).

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

ابن اثیر، علی بن محمد، **الکامل فی التاریخ**، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ق.
ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، **تفسیر ابن کثیر**، بیروت، دارالمعرفه، چاپ هشتم، ۱۴۲۳ق.
امام خمینی، سید روح الله، **ولایت فقیه**، تهران، مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۷۳.
بخاری، محمد بن اسماعیل، **صحیح بخاری**، بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۱۰ق.
ترمذی، محمد بن عیسی، **سنن ترمذی**، بیروت، دار احیاء التراث، بی تا.
حائری، سید علی اکبر، **منطقه الفراغ فی التشریح الاسلامی**، رساله التقرب، ۱۴۱۷ق.
حر عاملی، محمد بن حسن، **وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**، قم، مکتبه آیت الله العظمی نجفی، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.

صدر، سید محمدباقر، **اقتصادنا**، مشهد، دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان، ۱۴۱۷ق.

—، **الاسلام یقود الحیاء**، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۰ق.

صدوق، محمد بن علی بن بابویه، **من لایحضره الفقیه**، بیروت، دارالاضواء، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.

طباطبایی، سید محمدحسین، **المیزان فی تفسیر القرآن**، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۰ق.

طبرسی، فضل بن حسن، **مجمع البیان**، تهران، المکتبه الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.

طوسی، محمد بن حسن، **امالی طوسی**، قم، انتشارات اندیشه هادی، ۱۳۸۸.

قمی، شیخ عباس، **سفینه البحار**، قم، مؤسسه اسوه، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.

کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، قم، دارالحديث للطباعه والنشر، چاپ اول، ۱۴۲۹ق.

واقدی، محمد بن عمر، **المغازی**، قاهره، دارالتعارف، ۱۴۳۵ق.

The Nature and Reasons for mantaqat al-faragh (Law-free Zone) in Islamic Legislation

Given the fact that any argument about the 'discretionary area', the area of vacuum (mantaqat al-faragh) is possible in the existence of an Islamic government and a jurist having the power to administer and execute religious laws, this theory can be very much applicable in the de facto situation in which all the requirements are met. In this study, the term mantaqat al-faragh has been defined and ambiguities have been discussed and removed. The rational and textual reasons have been presented to prove such a discretionary area for wali amr i.e. the ruling jurist. The discretionary area where an Islamic jurist can legislate has something to do with non-mandatory rules which can be changed into mandatory and binding rules by a qualified ruling jurist, if the conditions are met. As well this article seeks to examine whether a ruling Muslim authority can have discretion over mandatory rules or not. If he can, what kind of discretion can he have? Since in this study the aim is to study the nature and reasons that substantiate mantaqat al-faragh, the objections and criticisms concerning the subject-matter have not been dealt with, though efforts have been made to present the theory in such a way that it is prone to less objections. That is to say the possible objections have been answered in an implicit way.

mantaqat al-faragh (discretionary area), legislation, wali amr, mandatory rule, non-mandatory rule, resolving conflict.